

## جنبش چپ و مبارزه آزادیخواهی در هند

### گوشه‌ی از یک تجربه

امسال مردم هند شصتمین سال آزادی خود را تجلیل کردند. مبارزه آزادیخواهی هند صفحه درخشانی از مبارزه برضد استعمار است که به تشکیل یک دولت ملی ترقیخواه انجامید. درین مبارزه گروه‌های مختلفی از چپ‌گرایان تا ملی‌گرایان کانگرس واز ناسیونالیست‌ها تا جناح‌هایی از اسلام‌گرایان شرکت داشتند که سهم عمده‌ی بدوش جنبش چپ نیم‌قاره گذاشته شده بود. جنبش چپ در حیات سیاسی هند چه در دوران مبارزه آزادیبخش و چه پس از آن و در ساختار دولت ملی در سال ۱۹۴۷ نقش مهمی ادا کرده است. مارکسیسم در شکل‌گیری جنبش سیاسی به خصوص در رهبری جواهر لعل نهرو اثر قابل ملاحظه‌ی داشته تحلیل‌ها و گزینش شیوه‌های اقتصادی و نمونه‌گیری تا حدودی بر نسخه‌بندی‌های سوسیالیستی استوار بوده است. افکار سوسیالیستی در سیر تکامل بسیاری از نهاد‌های سیاسی از آن جمله کانگرس ملی هند اشکار است. کمی پس‌تر، که شاخه‌هایی از کانگرس جدا شد و از آن جمله حزب سوسیالیست و حزب کانگرس سوسیالیستی به میان آمدند - حتی تاکید‌های بیشتری در استفاده از اصول اقتصادی مارکسیستی بعمل آوردند. چنین رجحان فکری باعث آن شد که مارکسیست‌ها بتوانند اداره‌ی شعبات مهم کشور از آن جمله کمیسیون پلانگذاری هند را که نقش قابل ملاحظه‌ی در ساختار اقتصادی هند بازی کرده است بدست داشته باشند.

نقش مارکسیست‌ها در هند بسیار متنوع است و به ساحات گوناگونی اطلاق میشود. این از سهم‌گیری جنبش‌های مسلحانه دهقانی مانند جنبش تلنگانه و از بدست

آوردن بیشترین آرای انتخابی در سراسر هند تا بدست آوردن کرسی ریاست جمهوری و در نهایت بدست آوردن حکومت دو ایالت بزرگ هند - بنگال غربی و کرالا میرسد. مارکسیست های مستقل تا حال دوبار کرسی صدارت کشور را با رای پارلمان بدست آورده اند. در نفوذ مارکسیست های هند همین بس که بی رأی آنان هیچ حکومت مستقری درین کشور تاسیس شده نمیتواند. سرگذشت جنبش چپ در هند خود تجربه ایست بسیار بزرگ که بر برخی از نکات آن درین نوشته روشنی انداخته میشود.

جریان اصلی مارکسیستی قبل از سال ۱۹۱۷ که گاهی مارکسیسم مارکسیستی و گاهی مارکسیسم کلاسیک نامیده شده است - توجه اساسی خود را به تغییرات اجتماعی در کشور های پیشرفته صنعتی غرب معطوف نموده بود. زمانی با توجه به اینکه آلمان زادگاه مارکس و شمار زیادی از پیشگامان مارکسیسم است و حزب سوسیال دموکرات آن زمان آلمان یکی از قویترین بنیاد های سیاسی اروپا به شمار میرفت و هم اینکه آن کشور دارای درجه قابل ملاحظه یی از انکشاف اقتصادی بود - خاستگاه انقلاب سوسیالیستی به شمار میرفت. درین حال بود که برلین به مرکز و معیاد گاه سیاست های مارکسیستی اروپا مبدل شده بود. طوری که میدانیم انقلابیون روسی هم درین زمان به برلین به سان کعبه آمال خود نظر دوخته بودند.

جریان مارکسیستی که درین حال برلین را مرکز خود ساخته بود. پیرو این نظر بود که سوسیالیسم وقتی جایگزین نظام سرمایه داری خواهد شد که نیرو های مولده در جامعه، به آن پیمانانه ارزشد برسند که بتوانند طبقه کارگر رادر جبهه فرمانروایی اجتماعی برگزینند. بر اساس این نظر، شرایط مادی لازم برای انهدام نظام سرمایه داری باید مهیا شده باشد. به دگرسخن نسخه مارکسیسم در آن حال مبتنی بدین اصل بود که که مبارزه طبقاتی باید در جوامع پیشرفته صنعتی غرب تشدید گردد. درین صورت وضع طبقه کارگر در کشور هایی که از رشد کمتر صنعتی برخوردار بودند و این طبقه نمیتوانست یک کمیت قابل ملاحظه را تشکیل دهد - مورد سوال قرار میگرفت. طوری که میدانیم با وجود تحلیل هایی که مارکس و انگلس از چنین جوامع بعمل آورده بودند، درین مورد مباحثه پیگیری صورت نگرفته بود. دلیل هم

شاید آن بوده باشد که وضع سیاسی اروپا به طوری بود که بیشترین توجه را به خود جلب نموده بود. در حالیکه جوامع استعماری و سایر نقاط دیگر جهان ظاهراً شامل چنین یک نقطه داغی نبودند.

یکی از کشورهایی که در آن زمان رشد صنعتی مانند کشور های صنعتی غربی نداشت و لی در عین حال از سرزمینهای مستعمره به دلایل چندی نیز متمایز میشد - روسیه بود. روسیه نمونه یی از کشور هایی بود که در آن روابط سرمایه داری ایجاد شده بود اما این روابط صرفاً شامل بخشی از نظام اقتصادی و یا برخی محلات میشد. نظام تزاری مانع آن شده بود که چنین روابطی بتواند تا سطح کشور های اروپای غربی انکشاف کند. درین حال مارکسیست های روسی دو دسته از نظریات را برای تغییر وضع پیشنهاد میکردند. عده یی عقیده داشتند که راه برون رفت از وضع رسیدن به درجه از پیشرفت صنعتی که لازمه انقلاب شمرده میشد - دفاع از نیروهای لیبرال است. بر اساس این نظر میبایست پیش از آنکه مطالبات طبقه کارگر را مطرح کرد - باید از اقدامات بورژوازی لیبرال حمایت کرد که فکر میشد زمینه ساز وضع انقلابی است.

نظر دیگر این بود که بورژوازی روسیه آنقدر ضعیف است که نمی تواند این وظیفه را انجام دهد. و لذا تنها راه حل آن به شمار میرفت که انقلابیون روسیه ابتکار عمل را بدست گرفته و نظام تزاری را سرنگون سازند. از نظر تیوری این یک جهش از یکی از مراحل انکشاف اجتماعی بود که در آن عصر پیمودن آن ضروری پنداشته میشد. ولی وضع در غرب و در خود روسیه چنین بود که حتی خوشبین ترین ها نیز فکر میکردند که اگر چنین دولتی در روسیه تشکیل گردد - در مقابل این همه آماده گی های نیروهای امپریالیستی مقاومت نخواهد آورد و در هر حال یک دولت مستعجل خواهد بود. درین صورت با وجود انکشاف سریع اوضاع در روسیه - برلین در پهلوی پاریس و لندن کماکان قرار گاه مارکسیست های اروپا به شمار میرفت.

اما انکشاف اوضاع در روسیه به طوری بود که تا آن زمان پیشبینی نمی شد. انقلاب پیروز شده و دولت جدیدی زمام اداره را بدست گرفته بود. هرچند دولت تازه بنیاد

تجربیده شده و به زودی با مداخله امپریالیستی و جنگ داخلی مواجه شده بود - تاب مقاومت آورده و دگر " دولت مستعجل " خوانده نمیشد . آنچه در روسیه میگذشت با نمونه های که قبل بر آن برای یک انقلاب وجود داشت استوار نبود. کمون پاریس تکرار نشده بود. آنچه در ماسکو میگذشت بخصوص در مورد اداره دولت برای بسیاری ها در اروپا غیر قابل توجیه بود.

یکی از مشخصات انقلاب در روسیه که اروپا را متوجه خود گردانیده بود این بود که برخلاف آنچه قبلا تصور میشد - این تحولات بدون وجود نیروی بورژوازی که وسایل تولید را در اختیار داشته باشد صورت میگرفت. چیزی که پیش از آن مجاز شناخته نمیشد. شعار بعدی که " سوسیالیسم در یک کشور " خوانده میشد نیز از نظر مراکز مارکسیستی در اروپا بدعتی خوانده میشد که میتوانست "سوسیالیسم را از انترناسیونالیسم جدا کند. "

باوجود چنین وضعی که در اروپا نوعی از بدعت خوانده میشد - ماسکو به حیث یک مرکز انقلابی عرض وجود کرد. و روسیه شوروی به زودی به سنگر مبارزه ضد فاشیستی و ملجا امیدی برای بسیاری از اروپاییان که خطر فاشیسم را احساس میکردند تبدیل شد. از جانی در حالی که اروپای غربی در یک دوره رکود اقتصادی گیر آمده بود روسیه نوعی از انتقال اقتصادی را به تجربه گذاشت. چنین تحولاتی نمیتوانست برای نیروهایی که نه تنها در اروپا بلکه بیرون از آن در مبارزه به خاطر تغییرات اجتماعی و اقتصادی آماده شده بودند - بی تاثیر باشد.

تفکرات مارکسیستی در دهه بیست به وسیله مارکسیست های بریتانیایی به هند انتقال داده شده بود و حزب کمونست هند در سال ۱۹۲۰ در مومبئی تاسیس گردید. با وجود آنکه از نظر زمانی تاسیس حزب همزمان با سالهایی بود که هنوز تجربه روسیه - مورد بحث بود - حزب جوان مارکسیست های هندی بطور خاصی تحت تاثیر ایده های انقلاب روسیه قرار گرفتند و مارکسیست های هندی به زودی ماسکو را به مثابه نمونه یی قرار دادند. به دیگر سخن روندی که حزب کمونست هند در آن تاسیس شد

– روندی بود که بیشتر به مارکسیسم شوروی نظر داشت تا جریان مارکسیسم اروپایی که تا در آن زمان جریان عمده را تشکیل میداد.

عروج و حضور اتحاد شوروی و "سوسیالیسم روسی" – دولت جدیدی که در حال استحکام بود – با وجود شرط و شرایط و اگر مگر هایی که همراه داشت – اثر قابل ملاحظه بر روند مبارزه سیاسی در هند از خود بجا گذاشت. این امر در دوجبه آشکار شد – یکی در فرادست شدن مارکسیست ها در جنبش آزادیخواهی و دیگری در تطور دولت ملی که از سال ۱۹۴۷ مطرح بود. از همین جهت است که در هند در "توصیف یک مارکسیست خوب" گفته میشود که یک مارکسیست خوب آنست که بتواند مبارزه طبقاتی و مبارزه آزادیبخش ملی را به هم آمیخته باشد " از همین جا بود که اصل " رابطه میان منافع کارگران و دهقانان هند با جنبش ملی " به نسخه یی مبدل شد که در تصمیم گیری های بعدی دولت به شمول حکومت های پی در پی حزب کانگرس به یک نسخه عاجل برای انکشاف اقتصادی و اجتماعی مبدل شد. بر اساس همین اصل است که نیروهای متحد چپ اکنون بیش از سی سال است که اداره دو ایالت با اهمیت هند را بدست دارد و قدرتش در پارلمان مرکزی چنان است که بدون رای نماینده گان آن هیچ دولت مستقری در کشور بوجود آمده نمیتواند.

اما نیروی های دست چپی در هند در رسیدن به چنان مرحله یی مشکلات بزرگ را پشت سر گذاشتند. آنها به خصوص در چگونه گی آمیزش مبارزه طبقاتی با مبارزه ملی و نحوه برخورد با برنامه های اقتصادی از یکسو و موافقت یا مخالفت با دولت کانگرس با معضلاتی روبرو شدند. یکی از این مشکلات موضعگیری کمینترن بود. کمینترن عقیده داشت بر آوردن این آرزو ها و تأمین منافع کارگران دهقانان هند – هم از نظر تیوری و هم از نظر عملی فقط با پیش کشیدن اصل " مبارزه برای سوسیالیسم " میسر است و بس در واقع کمینترن درین مورد هر نوع " مصلحت اندیشی " را نادرست تلقی میکرد. اما اگر رابطه میان این دو عنصر یعنی مارکسیسم و ناسیونالیسم در " سوسیالیسم روسی " بررسی شود به خوبی آشکار میگردد – که اختلاط این دو عنصر در روسیه خود ناشی از یک مصلحت اندیشی بوده تا یک اصل عقیدتی.

پرداختن مسایل مربوط به نقش ناسیونالیسم در سرزمین های مستعمره و نیمه مستعمره - پیوسته بخش عمده روابط نیروهای چپ هندی و ماسکو را تشکیل میداد. این مباحث در سالهای اولین پس از تشکیل حزب کمونیست شاید بزرگترین مبحث ایدئولوژیک و سیاسی را تشکیل میداد که هر دو طرف بآن مواجه بودند .

باری از سال ۱۹۲۰ به بعد ما رکسیست های هند با ناهنجاری های ناشی از طرز تفکر ستالین در باره کمینترن مواجه شدند. طوری که میدانیم این همان مرحله است که ستالین میخواست با تحمیل نظریات خود و به بکار بردن همه شیوه ها بقای رژیم خود را تضمین کند. سیاست های ستالین بر جنبش مارکسیستی در هند که زیر نام کمینترن ظاهر میشد با وجود کوتاه بودنش فاجعه آمیز تلقی میشود. یکی از نتایج سیاستی که مهر تأیید ستالین را داشت - میخواست مارکسیست ها را از جنبش ملی که هر روز سیمای ضد امپریالیستی و ضد فاشیستی آن آشکار تر میشد تجرید کند. سیاست های ماورای چپ که از سالهای ۱۹۲۸-۱۹۳۵ بر جنبش چپ هند مسلط بود به اعتبار حزب و تمام جنبش چپ صدمه هایی وارد کرد . درین حال که احزاب دست راستی نه تنها در هند بلکه در غرب عمال امپریالیسم غرب اعلان شده بودند مارکسیست های هندی نتوانسته بودند مهر " نماینده گان امپریالیسم شرق " را از پیشانی بزدایند. در آستانه معامله ستالین با هتلر بود که مارکسیست ها را " عامل فاشیسم " خطاب کردند . اما از آنجا که سیاست های ستالین استقراری نداشت - جنبش چپ هند به زودی خود را با مشکل دیگری مواجه دید : نسخه جدید ستالین که مانند همیشه از طریق کمینترن صادر میشد . - احزاب مارکسیستی و کارگری را مؤظف میساخت که در کشور هایشان نوع اتحادی را با احزاب لیبرال بورژوایی تأمین کنند و سازمانهای مستقل سیاسی خود را منحل سازند . نسخه که ستالین آنرا " جبهه مردمی " لقب داد.

درین صورت ستالین که خطر فزاینده المان هتلری را حس میکرد و در صدد نزدیکی با غرب بود چنین نسخه یی را شفا بخش تلقی میکرد. او بدینوسیله میخواست به غرب از جلوگیری یک قیام سراسری کارگران که از طرف نیروهای چپ حمایت میشد اطمینان دهد. قیامی که کشور های غربی از آن می ترسیدند.

اعمال نفوذ ماسکو بر جنبش چپ هند در استانه جنگ جهانی دوم آشکار شد . جنبش چپ اولاً در زیر این فشار ستالین از هیتلر حمایت کرد و چنین توجیهه کرد که جنگ جهانی یک منازعه داخل امپریالیسم است و اما کمی بعد در آستانه حمله المان به شوروی این پدیده " جنگ مردمی " خوانده شد . این بدان معنی بود که اکنون جنبش چپ در حمایت از موضع بریتانیاست . این موضعگیری زمینه آنرا مساعد ساخت که مارکسیست ها - قانوناً به رسمیت شناخته شده و علناً به فعالیت بپردازند . اما درعین حال حزب را نه تنها از جنبش با اعتبار ملی جدا ساخت بلکه در داخل حزب موجب موضعگیری های متخاصمی شد که خود سرچشمه جدایی ها و انشعابات بعدی گردید .

و اما میدانیم که چنین مشی که از " احزاب برادر " غیر از کرنش و تسلیم بی شرط چیزی نمیخواست در پایان زنده گی ستالین موقتا از اعتبار ساقط شد . سخنرانی مخفی خروسچیف و رسوایی هایی که در پی گسیل قوا به هنگری بوجود درآمد ، عواملی بودند که از یک تغییر خبر میداد اما این تغییر هم محدود و هم کوتاه بود به زودی رهبران کرمین جنبش چپ هند را " رفقای با طرز تفکر ناسیونالیستی " خواندند - تعریفی که در روزهای قدرت کمینترن برزبان رفقای هوادار سوسیالیسم روسی جاری بود .

تحکم براحزاب پیرو از ماسکو و کرنش برخی از بیروکرات های حزبی در برخی از کشورها چنان وانمود میشد که گویا چنین شیوه یی در خصلت این ایدیولوژی و یا نظام آنست به همین دلیل وقتی حزب کمونیست چین از ماسکو فاصله گرفت و در ۱۹۶۰ مشی جداگانه یی اتخاذ کرد - این مرض را باخود برده بود . مائویست های پیکنگ در مقابل احزابی که یا از آنها حمایت میکردند و یا درین خط ایجاد شده بودند همان رفتار را داشتند که کمینترن ستالینی . سی پی آی چه در گرماگرم سالهای میان ۱۹۲۸-۱۹۳۲ که عصر " چپ گرایی " خوانده میشد - چه دوران جنگ جهانی در حالیکه به حضور و نفوذاتحاد شوروی به چشم یک الویت قابل ملاحظه میدید - اصل دگری رابه حیث یک حقیقت خدشه نا پذیرفته بود و آن اینکه مردم هند ملت ستمدیده یی استند و در مبارز آنها برای رستن از ستم - بورژوازی ملی و جنبش ملی

در پهلوی کارگران و دهقانان یک متحد اصلی به شمار میروند تنها درک و قبول این اصل است که میتواند مارکسیست ها را در مبارزه علیه ستم استبداد و امپریالیسم یاری رساند.

آمیزش مارکسیست ها در هند با جنبش ملی پیوسته یک مشی بی درد سر نبوده است. در برنامه های حزبی، درمبارزه های سیاسی و صنفی و سایر ساحات کار، پیوسته این مطلب مطرح بود که مارکسیست ها چطور خودرا از بورژوازی ملی و مخصوصا شناخته ترین نماینده آن که همانا کانگرس ملی هند باشد متمایز سازند.

فشار ماسکو در ساحة موافقت و مخالفت با دولت کانگرس نیز از جمله قضایای بود که مهمتر از همه وحدت حزب را تهدید میکرد. ماسکو عقیده داشت که چون دولت شوروی با ماسکو دارای روابط دوستانه است - روابط جنبش چپ با دولت نیز باید از همین قرار باشد. در حالیکه در عمل و در میدان سیاست داخلی حمایت از برخی از سیاست های حزب کانگرس فاجعه آفرین بود و جنبش چپ نمیتوانست بر آن مهر تائید بگذارد. فساد اداری، سیاست های در رابطه با زمین داری و سوء استفاده کانگرس از سازمانهای صنفی به غرض سرکوب کارگران که زیر نام سوسیالیسم صورت میگرفت از این جمله به شمار میرفت. پس در طرح برخی از مسایل گاهی چنان واقع شده که سی پی آی - فقط نقش بلی گوی را برای دولت کانگرس ایفا نماید. چنین وضعی میتوانست به وحدت فکری حزب صدمه بزند. انشعابی که در سال شصت عیسوی در حزب رخ داد برای عده یی این انتباه را داد که این جدایی به نوعی پیروی از جدایی ماسکو و پیکنگ را در خود انعکاس میدهد. درحالیکه واقعیت اینست که مسئله اساسی آن بود که حزب در تحلیل و ارزیابی اینکه جای حزب کانگرس در تحول اجتماعی هند از چه قرار است - و برخورد بآن باید از چه قرار باشد - دچار سردرگمی شده بود.

یکی از مهمترین این مسایل عبارت از مسئله انکشاف دولت ملی است. در ماسکو چنین میاندیشیدند که وجود اتحاد شوروی به حیث یک قدرت اقتصادی بزرگ ضامن آن میباشد که میتواند با کمک این کشور نیروهای مولده در هند بطوری رشد



نموده و آهنگ رشد اقتصادی را به طوری بالا برد که نیازی به بورژوازی ملی یا سرمایه گذاری خارجی نباشد - راهی که شوروی آن را پیموده بود. به به نظر من چنین طرز تلقی از آنجا ناشی میشد که چه در چین و چه در شوروی - صنعتی ساختن سنگین همراه با ماشینی ساختن زراعتی را اكمال سوسیالیزم تلقی میکردند. این تنها شوروی ها نبودند که چنین میاندیشیدند - هندی ها هم نه در سطح پائین هوا خواه این نمونه بودند مدافع جدی این نوع دولت هم شخص جواهر لال نهرو بود که کوشید این نوع سوسیالیسم را وارد کند. از همین رو بود که او وزارت اقتصاد را کمیسیون پلانگذاری نام نهاد نامی که برای این تشکیل در شوروی معمول شده بود. قوانین سختگیرانه به پیروی از شوروی وضع و عملی شد. این قوانین به خصوص در مورد سیالیت سرمایه، داد و ستد مقرراتی را وضع میکرد که با واقعیت های جامعه هند مطابقت نداشت.

مارکسیسم در هند عملاً به شکل یک برنامه انکشافی که قدرت بی چون و چرای دولت کانگرس در محراق آن قرار داشت - معرفی شد. درینصورت نیرو های چپ که مکلف شده بودند تا از دولت کانگرس به خاطر اینکه ممثل سوسیالیسم در هند است حمایت کنند - با مشکلاتی مواجه شدند - زیرا دولت کانگرس میتواندست مخالفت علیه خود را نوعی مخالفت علیه سوسیالیسم توجیه کند. و چون دولت شوروی نیز حامی بی چون چرای دولت کانگرس بود - درینصورت مشکل جناح چپ در برخورد با آن اقدامات دولت کانگرس که اصولاً نا درست بود بیش از پیش مشکل میشد و جنبش چپ در موقف اپوزیسیون قرار نمی گرفت. وضعی که حزب توده ایران با ری بآن مواجه شده بود.

میان سال های هفتاد و هشتاد که - سی . پی . آی - دگر جز دنباله رو کانگرس چیزی نبود و در راهی کشیده شده بود که تنها جذابیت شخصی اندرا گاندی را وعظ و توصیه نماید.

در پی نا آرامی های عمومی در بنگال ائتلاف چپ توانست حکومت محلی را بدست بگیرد ولی به زودی خود را در محاصره دید. این تجربه نشان داد که اگر چپ ها

بخواهند بر اوضاع کنترل داشته باشند - و جنبش عامه را که اکنون بر انگیخته شده بود به پیروزی برسانند - نباید از مواجه شدن با دولت کانگرس ابایی داشته باشند. و باید به وضع موجود خاتمه دهند. جنبش چپ درینجا در دو مسئله اساسی روز یکی چگونه گی برخورد با جنبش نکسلایت و دیگر موضع گیری سازمان های گارگری در مقابل کارگران - به طور مستقلی موضعگیری کردو در مقابل حزب کانگرس قرار گرفت.

شرایط دشواری در مقابل مارکسیست های هندی قرار گرفته بود مسئله ساختمان هند که رهبران کانگرس تلویحاً ادعا میکردند نوعی از سوسیالیسم است در میان دریایی از مباحثات و کج بحثی های رهبران سیاست باز و سازمانهای سر درگم غرق شده بود. درین میان آنچه باید در ساحة زراعت و صنعت و اقتصاد میبایست انجام میشد - نه تنها انجام نشد بلکه حل آن در پنجه های نظام و موسسات در حال رشد سرمایه داری سپرده شد. به دگر سخن درجایی که تطبیق اصول اقتصاد مارکسیستی باید هدف قرار میگرفت - آن خود به وسیله از منفعت برای موسسات در حال رشد سرمایه داری و بروکرات های دولت قرار گرفت.

سقوط اتحاد شوروی ، سقوط سوسیالیسم دولتی - نظامی که نمونه یی برای آبادانی و عدالت به حساب میامد - مارکسیستهای هند را در یک حالت گیچی و سر درگمی قرار داد. مارکسیستهای هند کم و بیش پنجاه سال را در هاله یی از تفکرات نظام شوروی گذشتانده بودند. آنها نسب به بسیاری احزاب دست چپی با خوب و بد این نظام سر و کله زده بودند. این وابسته گی ایدیولوژیک حتی اگر ظاهری هم میبود - مارکسیست های هند را با شوروی در چنان موقعیتی قرار داده بود که سقوط آن نه برای احزاب و سازمانها و نه برای موسسات وابسته و پیوسته آنان نه برای فعالین سیاسی و نه هم برای اعضا - نمیتوانست بی اهمیت تلقی کند.

ولی بخت با نیرو های دست چپی یاربود زیرا آنها چه در مبارزه آزادی بخش و چه پس از آن در تکوین دولت هند - ثابت کرده بودند که آنها بهترین رزمنده گان برای دفاع از منافع مردم هند استند. بدین جهت بود که پس از سقوط شوروی بطور عمومی

هیچکس به خود اجازه نداد تا جنبش چپ را فقط باشلاق "سویتیس" از میدان مبارزه بدر کنند. مارکسیست های هند این را از صداقت – واقعبینی – انعطاف پذیری خود مدیون استند.

15022008

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)